

کارگران کمونیست ایران



(متن کامل)

متد تحلیل از مبارزات ضد دیکتاتوری

احمد فارسی

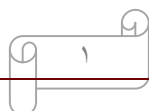
ضمیمه:

استراتژی و تاکتیک های مبارزه طبقاتی

نامه کارل مارکس و فردریش انگلس به حزب سوسیال دمکراتیک آلمان (۱۸۷۹)

ترجمه: م. مینایی

انتشارات کارگران کمونیست - تیر ماه ۱۳۸۹





متد تحلیل از مبارزات ضد دیکتاتوری

(متن کامل)

احمد فارسی



مقدمه

خوشا به حال مارکسیست های قرن نوزدهم که ایدئولوژی شان، در تمامیت اش، مورد نفرت ایدئولوگ های سرمایه داری بود . ایدئولوگ های مزدور سرمایه داری، هم به شکل منطق دیالکتیک و متدولوژی تاریخی شان حمله می کردند و هم به محتوای فلسفی و نفی "همزیستی و مبارزه اضداد" و هم به نتایج علمی تحقیق و تحلیل شان از تاریخ تکامل و جامعه طبقاتی بشری و هم از اهداف کمونیستی و استراتژی انهدام ماشین حکومت سرمایه داری از طریق قیام مسلحانه توده ای و ایجاد ارتش شهروندان داوطلب و هم ترمینولوژی خاص ایشان ، به همین علت شناخت یک مارکسیست برای خوانندگان نشریات آن زمان بسیار ساده بود . جنبش کمونیستی آن دوره بسیار جوانتر از آن بود که ادعای دستاوردی داشته باشد و از اعتبار زیادی برخوردار باشد تا فرصت طلبان بورژوا را برانگیزاند تا برای پیشبرد منافع گروهی و شخصی شان به استفاده از این ترمینولوژی روی آورند و بخواهند در زیر عنوان "مارکسیست" پنهان گشته و به اعتبار آن آویزان شوند.

اما امروزه، پس از "کمون پاریس" و "انقلاب اکتبر ۱۹۱۷" و دستاوردهای دوران های انقلابی ۱۸۴۸ تا ۱۹۲۳، و کلاً اثبات صحت تحلیل های مارکسیستی بر مبنای قوانین حرکت "سرمایه" و "تضاد منافع طبقاتی"، بخش بسیار گسترده ای از ایدئولوگ های اقشار مختلف بورژوازی برای علمی جلوه دادن نظرات خود و سوء استفاده از اعتبار مارکسیسم و جنبش کارگری، در حین نفی کامل متدولوژی و محتوای این ایدئولوژی، الفاظ و ترمینولوژی آن را برای استتار منافع طبقاتی شان به کار می گیرند . و متأسفانه، برای خواننده ای که با علم مبارزه ی طبقاتی و اصول بنیادین متدولوژی و تاریخچه مارکسیسم آشنایی نسبتاً کاملی نداشته باشد، بخصوص در چنین دورانی که پیر و جوان از مطالعه گسترده و تحقیق ریشه ای مسائل گریزانند، تمیز یک مارکسیست از غیر آن دشوار است . حتی برای



فعالان کارگری و دانشجویان و "متفکرین" جوان و صادقی که مارکسیسم را دوست دارند و جذب اعتبار و حیثیت تاریخی اش شده اند، اما آن را از طریق مطالعه ی "الفبای کمونیسم" بوخارین و "اصول مقدماتی فلسفه" پولیتسر و "تئوری شناخت" کرنفورت (و انواع مارکسیسم به زبان ساده) و ... آموخته اند و بدون مراجعه به منابع اصلی آن و تحقیقات گسترده و مستقل تاریخی در اجزاء این علم، "باورش" کرده اند، تشخیص سره از ناسره غیر ممکن است.

همچنین، همراه با علل فوق باید علت دیگر و بسیار مهمی را افزود. یعنی آموختن علم مبارزه طبقاتی، جدا از پراتیک انقلابی در این مبارزه! که البته تا حدود یک دهه پیش، می شد آن را به علت وجود شرایط رکود در مبارزه طبقاتی جهانی و ایران توجیه نمود. چنین جدایی ای باعث می شود تا انواع تئوری ها با داشتن قالب های زیبا و ارتباط سیستماتیک اجزایشان جذاب باشند و جلوه ی "حقیقت" پیدا کنند. و بهترین ایدئولوژی های کاذب "مارکسیستی"، همچون دیگر کالاها، در قالب های "ارتدوکس"، "اروپایی"، "نوین"، "پسا - پیشا" و ... که میلیاردها دلار هزینه ی بازاریابی و جذاب سازی شان گشته است و مزین به چهره های "جایزه گرفته" ی تبلیغاتی متعدد و متنوع جهانی و بومی می باشند، در مقابل مان گسترده شده و برای هر سلیقه و منافعی، آماده ی تحویل می باشند. در صورتیکه در اولین تقابلشان با واقعیت مبارزه ی طبقاتی، رسته هایشان پنبه شده و در هم می ریزند. بنابراین، بدا به حال ما که با این اوضاع، و سیطره یک قرن کامل رویزیونیسم و اپورتونیسم بر "احزاب" و "سازمان ها" و "رهبران جنبشی"، بخواهیم علم مبارزه طبقاتی را از "علم صوری" بورژوازی تشخیص دهیم.

نگاهی به "بازنگری و مروری بر مواضع ی اپوزیسیون به اعتراضات اخیر" (۱)

مقدمه بالا برای این بود که با نویسنده ی مطلب "بازنگری و مروری بر مواضع ی اپوزیسیون به اعتراضات اخیر" همدردی کرده باشیم. او در پاراگراف آغازین مطلب خود می نویسد: «چند ماهی جامعه ی ایران شاهد اعتراضات مردمی در ابعاد وسیع بود؛ اعتراضاتی که بالطبع می توان از میان آن درس های فراوانی را بیرون کشید و به عنوان متد (؟!!) و سرفصل های نظری - آموزشی خود قرار داد. می توان یکبار دیگر نگاهی هم به چند ایده ی اساسی طرح شده در درون اپوزیسیون مدافع ی سرمایه و همچنین نیروهای موجود در خارج از کشور انداخت و به این جمع بند دست یافت که جدا از دخالتگری های عملی، از زاویه ی سیاسی - نظری تا چه اندازه این ایده ها منطبق بر واقعیات بوده است و کدامین یک، در خلاف منفعت توده ها و در بی وظیفه گی سیاسی و یا این که کدامین یک نمایان گر ذوق زدگی و تحریف حقایق اعتراضات اخیر مردمی بوده است.» سپس، نویسنده چهار نظر را اساسی معرفی کرده که «بی شک دارند از منفعت سیاسی و طبقاتی ای پیروی می نمایند و مبلغ سیاست های معین اند.»

از نظر نویسنده، اول، نظری است که خود را با اپوزیسیون دولتی هماهنگ کرده است که «حکایت شان کاملاً روشن است ... از جمله سازگارا، گنجی، و نیروهایی چون اکثریت ... که وظیفه ای بغیر از به انحراف کشاندن مبارزات به حق توده های محروم ندارند...» و «دائماً نقش سوپاپ اطمینان سرمایه ..» را بازی می کنند. البته در اینجا از یکی از مهمترین تشکیلات حامل این نظر، یعنی جناحی از حزب توده غافل می ماند.

و دوّم، نظری است که به بهانه ی رهبری "سبزه ها" این مبارزات را ارتجاعی دانسته که «آب به آسیاب ریختن سرمایه و در خلاف منفعت کارگران و زحمتکشان توضیح می دهد.» او در پیروان این نظریه از "حکمتیست ها" در درون (؟!!) نام می برد. و اگر در مورد نظر اول، روشن کرده است که "سوپاپ اطمینان سرمایه" است، نظر حکمتیست ها را به انحراف و کژ فهمی مارکسیسم نسبت می



دهد. اما نقد خود را به روشن کردن منافع طبقاتی چنین نظرگاهی نمی کشاند. یعنی بر خلاف نظر اول که بیان کننده ی منافع جناحی از سرمایه است، نمی گوید که "پرهیز مردم از دخالتگری در این مبارزات" به نفع جناح حاکم نظامی - امنیتی احمدی نژاد - خامنه ای است. همچنین، برای ما تعجب دارد که چرا از حامیان داخل کشوری این نظریه، یعنی مارکسیست های علنی "کانون نویسندگان" (زرافشان و رییس دانا و ...) که بارها از طریق رسانه های سرمایه داری "صدای آمریکا" و "غیرو برای انگ" "توطئه امپریالیستی" و "انقلابات رنگین" زدن به این مبارزات مورد استفاده قرار گرفتند نامی نمی برد؟ در صورتیکه تأثیر انعکاس نظرات این آقایان و جناح دیگری از حزب توده که مبلغین همین نظرگاه هستند بسیار موثرتر از "حکمیست ها"یی است که کلامشان برای داخل کشوری ها ارزشی ندارد.

سوم، گویا نظری است که ادعا کرده است که این مبارزات تحت تأثیر فعالیت های سازمانی ایشان بوده است و این مبارزات را "انقلابی دیگر" معرفی می کنند. از جمله "حزب کمونیست کارگری" که مدعی است مردم «کاملاً سبز را دور زده است و عناصر و وفاداران به نظام جمهوری اسلامی هیچ جایگاهی در میان مردم نداشته و ندارند». که آنوقت «به دنبال آن عده ای ساده اندیش هم با "تحقیقات" خود پی برده اند که این جنبش از همان نیمه شب ۲۲ خرداد موسوی و امثالهم را دور زده است و با واژه های غیر واقعی ای همچون "اعتلای" جنبش، مردم "آگاه" و "انقلابی"، آگاهانه به تحریف حقایق پرداخته اند» و سپس ۳ صفحه از ۴ صفحه ی خود را وقف کوباندن این نظریه می کند. به حدی که فراموش می کند که نظر چهارمی هم بوده است که می بایست شکافته می شد. در اینجا کاملاً مشخص می شود که هدف اصلی این نویسنده در حقیقت برخورد با نظریه سوم بوده است، اما از آنجاییکه در اینصورت می بایست بسیار دقیق تر به مسئله برخورد می کرد و گزارشات دقیقی که بصورت روزمره در طی یکسال پیش داده شده که مبنای این تحلیل قرار گرفته است را به چالش می کشید، که برای روشنفکر مغرض و تنبلی چون او کاری دشوار و اثبات ادعایش ناشدنی بود. بنابراین تصمیم می گیرد آن را در لفافه ی عمومی "چهار نظر" و "بازنگری و مروری بر مواضع ی اپوزیسیون به اعتراضات اخیر" بیان کند. اقدامی که اجرایش بسیار ناشیانه انجام گرفت و نتوانست از "بیرون زدن دم خروس" جلوگیری نماید. همچنین، از آنجاییکه کسی بغیر از رفقای ما چنین تحلیل دقیقی از اوضاع نداده اند (۲) و بخصوص، بغیر از ما کسی، از جمله هیچ یک از شاخه ها و جریانات "حزب کمونیست کارگری"، روز ۲۳ خرداد را بمثابة آغاز روند حرکت مستقل توده ها از رهبری موسوی و کربوبی اعلام نکرده اند، حق پاسخگویی به اتهامات "دنباله روی" از حزب کمونیست کارگری، "تحریف آگاهانه حقایق"، "ذوق زدگان سیاسی و قلم زنان تحریف حقایق"، "مدافعین بی چون چرای سرمایه" و ... را به خود می دهیم که به دنبال این مطلب، اندکی به آن خواهیم پرداخت. اما مهمتر از هر چیز بنظر ما بیان متدلوزی تحقیق و تحلیلی است که نظریه ما بر آن مبنا شکل گرفت و استوار گشت. تحلیلی که بسیاری از روشنفکران بی عمل را در خارج از کشور و چپ سرمایه داری در داخل کشور را برانگیخته تا برای محدود تر کردن تأثیر آن بر مبارزان کمونیست، به هر در و پیکری بزنند و از هر ابزار غیر اخلاقی استفاده نمایند.

متدلوزی دیالکتیک

متاسفانه نیاز مبارزاتی کمونیست ها و جنبش های طبقه کارگر در قرن نوزدهم رهبران آن زمان را چنان گرفتار تحقیق و تبیین اصول عینی جامعه بشری و مبارزات طبقاتی کرده بود که نه مارکس و نه انگلس و نه هیچ متفکر دیگر کمونیستی وقت آن را نیافتند تا بصورت تفصیلی و مشخص به منطق و متدلوزی ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی بپردازند. البته، نیازی فوری هم نمی دیدند، چرا که



به گفته ی خود مارکس، اصل کار را هگل کرده بود. در حقیقت، تنها کار مارکس در این زمینه این بود که در عوض تحقیق در حرکت "روح مطلق" از خود بیگانه شده، به تحقیق در مورد هستی مادی پردازد و هر شکل و روابط آن را با دیگر اشکال، نه بمتابه ی ارتباط اشکال نامتناهی روح با خود، بلکه، بمتابه ی اشکال متنوع هستی مادی و روابط مشخص بین هر یک، و شناخت مشخص از اجزاء و تضادهای موجود در آن که ضرورت گذار به شکل دیگر را باعث می شوند، مورد تحقیق قرار داده و سپس، به بازسازی کل پدیده، و این بار بمتابه ی در بر گیرنده ی کلیه ی اشکال و اجزاء تشکیل دهنده اش، یعنی "کل مشخص" پردازد! با این تبصره که ذهن متناهی بشر، هرگز نمی تواند انعکاس کاملی از پدیده های نامتناهی مادی را در خود باز تولید کند و در نتیجه همواره نسبییتی از آن را در بر می گیرد که با تکرار پروسه شناخت، هر بار گامی به جلو بر می دارد و بقول انگلس، هرگز به درک مطلق آن نمی رسد. بنابراین، برای آنکه بخواهیم منطق دیالکتیک را بیاموزیم، می بایست همچون کمونیست های قرن نوزدهم، مستقیماً به هگل روی آوریم و امیدوار باشیم که در دالان های پیچیده ی فکری و شیوه ی بیان رمزآلود او گم نشویم. چون، منطق دیالکتیک چیزی نیست جز شیوه ی شناخت لحظات در هم تنیده، که بخودی خود روند پیچیده ای است که با بیان رمزآلود هگل بسیار پیچیده تر می نماید و گم شدن در اصول حرکتی آن بسیار ساده می شود.

"علم" برای یک مارکسیست همان تحقیق پدیده های مادی و بدست آوردن شناخت از آن پدیده ها با سیر کامل "پروسه شناخت" است. البته نه "پروسه شناخت" ساده شده توسط مائو و کورنفرث و استالین و ... که تنها به تعریف متافیزیکی آن قناعت کرده اند. از دید ایشان پروسه شناخت فعالیت مادی مغز بشری است که از تحقیق پدیده مادی آغاز شده و در پروسه خود، دوباره به ماده باز می گردد. سپس، از انگلس هم ضرب المثلی می آورند که "اثبات شیروینی در خوردنش است". و خیال خود را راحت می کنند که مثلاً به زبان ساده (!!!) پروسه شناخت ماتریالیسم دیالکتیک را توضیح داده اند. شاگردان و خوانندگان بد بخت ایشان هم فکر می کنند که با همین یک کتاب "دیالکتیسیسم" شده اند. وای به حال بد بخت در چه دوم و یا کارگری که مجبور است ماتریالیسم دیالکتیک را، تازه، از این شاگردان یاد بگیرد. بسیاری از فعالان کمونیست و کارگری کنونی ما نیز مارکسیسم را از همین طریق آموخته اند و اینک چنان ارائه تحلیل از شرایط مشخص می دهند، که خواننده ای صادق که حداقل به ناآگاهی خود و عدم تسلطش بر شناخت دیالکتیکی معترف است را به گریه می اندازند.

حقیقت "پروسه شناخت" از لحظات بعضاً بیشمار تشکیلی گشته است که فقط دو لحظه ی آن مستقیماً به مادیت پدیده ی مورد تحقیق مربوط می شود. لحظه آغازین تولید "تصور" از یک شیئی یا پدیده ی مادی، و لحظه پایانی اثبات صحت نتیجه پروسه شناخت در آزمایشگاه و یا پیش بینی باز تولید طبیعی آن در طبیعت و یا جامعه. در میان این دو لحظه، لحظاتی از پروسه شناخت قرار دارد که شامل گذار از مراحل مختلف تفکر می باشد که هر مرحله تولیدات ذهنی ای دارد که در مرحله بعد بوسیله ذهنیت بشری باید مورد استفاده قرار گیرد تا نهایتاً به درک نسبی ای از "کل مشخص" بیانجامد. تنها در این زمان است که این درک از "کل مشخص" با واقعیت ماده سنجیده می شود تا میزان نسبییت صحیح آن مورد ارزیابی و اثبات قرار گیرد. این مراحل واسطه ای را حرکت "ذهن در ذهن" (تفکر) می نامیم. آنچه که هگل به متابه ی "حرکت روح برای بازگشت به خویشتن" می دانست. پس، خواندن هگل با این کلید "رمز گشایی" می شود. مراحل مختلف "حرکت روح از خود بیگانه، برای بازگشت به خویشتن" در حقیقت و برای یک ماتریالیست همان مراحل مختلف "تفکر" است.

اولین قدم در پروسه شناخت برای تمامی ابناء بشر و حتی حیوانات ایجاد "تصور" است. در اینجا ذهن فعالیت خاصی ندارد. بشر از طریق احساسات پنجگانه خود "تصویری" در ذهنش (مغزش) بوجود می آید. تصویری از هستی که صرفاً "تصور" است و با حقیقت



مادی فرسنگ ها فاصله دارد. در این لحظه مقولاتی چون کیفیت و کمیت، و تصویر "کل مجرد" قابل شناسایی اند. بسیاری از مردم عادی از همین "تصور" به نتیجه گیری های مشخص کلی می پردازند، در صورتیکه این تصویر تنها لحظه ای از حقیقت پدیده است و هنوز با مشخصات آن تکمیل نگشته است. به همین علت هم نتیجه کلی گرفته شده از این تصویر، هرگز با حقیقت سازگار نگشته و طرح های ارائه شده بر آن مبنی هرگز به نتیجه و هدف نمی رسند. یک نمونه از این نوع برخورد، این تحلیل برخی از فعالان کارگری و "کمونیستی" است که "عدم تشکل یابی طبقه کارگر به علت سرکوب وحشیانه ی حکومتی است" و سپس حکم می دهد که پس اگر خواسته هایی را مطرح کنیم که حکومت را به سرکوب بر نیانگیزاند، خواهیم توانست کارگران را متشکل کنیم. "اما دیده ایم که این نتیجه هرگز به واقعیت تبدیل نشده است. چرا که "سرکوب حکومتی" تنها یک تصور است. گو اینکه به اندازه ی یک تصور حقیقت دارد و بخش مهمی از علل آن به شمار می رود، اما کل حقیقت نیست. (۳) علل دیگری مانند ناآگاهی عمومی طبقه کارگر در ایران، که نیاز به بررسی تاریخی از رشد و تکامل طبقه کارگر دارد، و همچنین، ضعف تاریخی عناصر این آگاهی ناقص، یا جنبش کمونیستی، شرایط عینی بحران سرمایه داری و بیکاری عمومی بعنوان سلاح سرمایه داری علیه تشکل یابی کارگری و خلاصه بسیاری از دلایل دیگری که خود را در این "تصویر" کلی نمایان نساخته اند نیز به همان اندازه و حتی بیشتر در این پدیده تأثیر گذار هستند که تنها با ادامه ی تحقیق و تفکر قابل شناخت می شوند. پس اگر ما پروسه شناخت را ادامه دهیم با اشکال و اجزاء این تصویر کلی آشنا شده، تضاد هر یک و رابطه درونی آن شکل را می یابیم و سپس رابطه ی این شکل با جزئی دیگر را کشف می کنیم و پی می بریم که چه ضرورتی باعث گذار این جزء به جزء دیگر می شود و از یک شکل و رابطه به شکل و رابطه ی دیگری می پردازیم تا دیگر جزء بررسی نشده ای باقی نمانده باشد. (۴)

تفکر علمی با شکستن "تصویر" عام اولیه به اجزاء آن آغاز می شود. مغز تربیت نشده، به همان تصور عام می چسبد و آن را حقیقت می پندارد. البته تصویر عام اولیه دروغ یا کذب نیست، اما فقط یک جنبه و یک جزء از حقیقت است. یک ذهن آموزش دیده می داند که باید این تصور را به نفع یافتن اجزاء آن شکاف دهد. تا حدی که دیگر کلیتی از آن باقی نماند. همانطور که مارکس در "کاپیتال" روابط جامعه سرمایه داری را به کوچکترین جزء آن، "کالا"، (۵) شکافته و سپس آن را نیز به "ارزش مصرف" و "ارزش مبادله" می شکافد. اما در اینجا متوقف نمی شود. او نشان می دهد که چگونه داشتن "ارزش مصرف" ناگزیر به "ارزش مبادله" می انجامد و "ارزش مبادله" برخاسته از "ارزش مصرف" است. آنگاه ادامه می دهد و "ارزش مبادله" را می شکافد، و توضیح می دهد که هم برابر و هم متفاوتند، همین اتحاد برابری و تفاوت در ارزش مبادله کالا است که گذار به "زمان کار اجتماعاً لازم" را ضروری می کند و در تدقیق روابط زمان کار اجتماعاً لازم است که ضرورتاً به رابطه معکوس آن با "نیروی کار" می رسد و همینطور از یک صورت به صورت دیگر رفته و ضرورت رابطه ی بعدی را توضیح می دهد و "ارزش اضافه" را نتیجه می گیرد و آنقدر می رود که ذهن تعلیم نیافته رابطه کلی نظام سرمایه داری را فراموش کرده و در دریای نامتناهی این روابط جزئی گم می شود. تا اینکه در بخش هفتم، در ارتباط با "روند انباشت سرمایه" همه چیز بمتابسه کلیت "سرمایه" به یک رابطه انسانی ختم می شود و آنگاه باز هم تاریخ چنین انباشتی را مورد بررسی قرار می دهد. (۶) البته تنها برای اینکه دوباره "سرمایه" را مورد شکاف قرار داده و انواع آن و رابطه ی متقابلشان را مشخص سازد. (۷)

در این مرحله از تفکر است که متد پوزیویستی "فلسفه علم" در جا می زند. برای یک دیالکتیسین، تجزیه ی تصویر کلی به اجزاء آن و توضیح روابط متقابل هر یک تنها آغاز تفکر علمی است، اما برای یک پوزیویست، تمامی علم است. او دیگر جرات نمی کند که قدم جلوتر گذاشته و این اجزاء را در یک کل تاریخاً مشخص پیوند دهد. مانند کاری که مارکس کرده است. او در بخش "روش



اقتصاد سیاسی“ در مجموعه ی ”گروندریسه - مبانی نقد اقتصاد سیاسی“ می گوید: «در زمینه ی تکوین مقوله های اقتصادی در علوم تاریخی و اجتماعی هم باید به خاطر داشت که موضوع - یعنی جامعه ی نوین بورژوائی - در این علوم، هم در ذهن مطرح است و هم در واقعیت. و از این رو مقوله های مورد بحث بیانگر شیوه ها و شکل های هستی و غالباً جوانب ویژه ی همین جامعه خاص یا همین موضوع اند، یعنی وجود این جامعه، از لحاظ علمی مقدم بر لحظه ای است که ما شروع به بحث کردن از آن به عنوان جامعه می کنیم. این قضیه بطور کلی در مورد علم هم صادق است. باید این قاعده را به خاطر سپرد زیرا از لحاظ توالی و نظم مقوله ها بسیار سودمند خواهد بود. مثلاً بنظر نمی رسد برای شروع کار هیچ چیز طبیعی تر از پرداختن به اجاره زمین، و مالکیت زمین باشد، چون این دو مقوله با زمین، این منبع همه تولیدها و همه هستی ها و نیز نخستین شکل تولید تقریباً در همه جوامع مستقر - یعنی کشاورزی- پیوستگی دارند. اما چیزی اشتباه آمیز تر از آن نخواهد بود. در همه شکل های جامعه یک نوع خاص تولید بر سایر شکل ها غلبه دارد و مناسبات آن نوع خاص هم بر سایر مناسبات تولیدی تأثیر می گذارد. پس به زمینه ای عام می رسیم که همه رنگ ها در آن شناورند و از آن مایه می گیرند. عبارت دیگر هر جوی تعیین کننده ی وزن مخصوصی تمامی هستی های خاصی است که در آن مادیت یافته اند.» (۸) منظور او اینست که نمی توان مثلاً اجاره زمین را بدون وجودش در کلیت مناسبات سرمایه داری بررسی کرد. اجاره زمین تنها زمانی واقعی و عینی است که بر زمینه تاریخی مشخصی مورد بحث قرار گیرد. زمینه ی تاریخی مشخصی که همه چیز را، از جمله زمین را تبدیل به کالا نموده است و نه صرفاً ”ابزار و منبع تولید.“ به همین خاطر نیز مارکس، فردیتی را نقطه آغاز بحث ”اقتصاد سیاسی“ قرار می دهد که مشخصه و در بر گیرنده ی تمامی روابط و مناسبات سرمایه داری، یعنی ”کالا“ است. و نه فردیت انسانی ”رایبسون کروزو“ یی که در تمامی اعصار به همانگونه تصور می شود. یا ”کار“ که از زمان تبدیل میمون به انسان بوده است. بلکه کالایی که قانونمندی آن تبلوری از کل رابطه انسانی در عصر سرمایه است.

ما در اینجا صرفاً برای اظهار فضل نیست که درک خود را از شناخت دیالکتیک مختصراً توضیح دادیم. بلکه در قسمت بعدی نشان خواهیم داد که در تحلیل از شرایط مشخص جامعه ایران در سال گذشته و در طول این مبارزات چگونه آگاهانه این اصول را برای شناخت صحیح تر و جلوگیری از اشتباهات بیشتر به کار گرفتیم. فقط نویسنده ی مطلب ”بازنگری و مروری بر مواضع ی اپوزیسیون به اعتراضات اخیر“ نیست که به کار گیری آگاهانه دیالکتیک را ”تحریف آگاهانه“ می خواند، بلکه دیالکتیسین ها همواره مورد چنین اتهامی از طرف متافزیسیت ها قرار داشتند. تهمت ها یی که مارکسیست های قرن نوزدهم هم به کرات شنیده بودند و با بحث های اثباتی خود، مغلطه و پشت هم اندازی های منتقدین بورژوازی را افشا کردند.

مدخل

باید توضیح دهیم که در اینجا نمی خواهیم تحلیلهای خود را از وقایع تکرار کنیم. بلکه، می خواهیم با آوردن دو نمونه ایکه باعث ایجاد مباحث نظری در سطح جنبش کمونیستی گشته است، شیوه دستیابی خود را به آن مواضع تحلیلی توضیح داده تا متدولوژی خود را در معرض نقد و گفتگو ی سایرین قرار دهیم. البته از آنجاییکه برای اثبات استفاده ما از این روش نیاز به مستندات بود که بعضاً می بایست بصورت کامل و طولانی ارائه می گشتند، برای قطع نشدن زنجیره کلام، آنها را در بخش ”یادداشت ها“ در پایان مطلب قرار دادیم.



در مورد "شرایط انقلابی"

در روز ۲۳ ام خرداد ماه ۱۳۸۸، بصورت ناگهانی، با اعتراضات مردمی که بر خلاف دستورالعمل‌های رهبری اصلاح طلبان، که تا روز گذشته ایش، ۲۲ ام خرداد، از آن تبعیت می کردند، روبرو شدیم. تصاویری فوری ای که از این پدیده در ذهن کمونیست‌ها بوجود آمد، بر اساس پیشفرض‌های ایشان گوناگون بود. برخی، آن را ادامه‌ی ساده تبلیغات خیابانی کاندیداهای اصلاح طلب تصور کردند. برخی دیگر آن را نتیجه برنامه ریزی شده همین رهبران اصلاح طلب در پیش بینی از "تقلب انتخاباتی" و راه اندازی "انقلاب رنگین" پنداشتند. برخی دیگر حضور پرشور جوانان در خیابان‌ها را، حتی در روزهای تبلیغات انتخاباتی، صرف طرح شعار "مرگ بر دیکتاتور" انقلابی خواندند. اما ما، (کارگران کمونیست ایران) به رغم اشتراک در داشتن پیشفرض مخصوص به خود و نتیجتاً، تصورات نشأت گرفته از آنها، آگاه بودیم که با پدیده‌ای عینی روبرو گشته ایم که به علت گستردگی ایش، از لحظات مجزا، اما در هم تنیده و پیچیده تشکیل یافته که به علت زمینه‌های عینی ظهور و شتاب تکاملی ایش، شاهد تکوین لحظات اجزایش خواهیم بود. ما می دانستیم که چنین پدیده در حال تکوین، روندهای مرکب و پیچیده‌ای را دنبال خواهد کرد. اجزائی از آن به سرعت شکل گرفته و با همان سرعت نیز ناپدید می شوند. اجزاء دیگری رشد بطنی داشته که باز هم عمر کوتاهی خواهند داشت. اجزاء دیگرش، با هر سرعتی در تولد و رشدشان ماندگار خواهند بود. برخی از این لحظات بی تأثیر و یا کم اثر و دیگر لحظات موثر و بصورت تعیین کننده نقش آفرینی خواهند کرد. خلاصه مطلب اینکه، در چنین حالاتی ما نمی توانیم و نباید در بدو شناسایی از این لحظات نتایج کلی و عمومی بگیریم. بلکه، تنها می بایست در جزء جزء آن دقت کرده و تأثیرپذیری و تأثیر گذاری شان بر دیگر اجزاء را دنبال کنیم. ما آگاه بودیم که پیشبرد چنین کاوشی نمی تواند از دور و بدون در آمیختن با سوژه صورت پذیرد. خوشبختانه، رفقای را (ندای سرخ) در کنه این سوژه و آمیخته در اجزایش داشتیم تا جزئیات روند تکاملی ایش را از لحظات آغازین به دقت و مستقلاً دنبال کنیم.

هنگامیکه در مقابل تند پیچ اجتماعی قرار می گیریم که باید با تحقیق و تدقیق در تحلیل از آن از گمراه شدن مان جلوگیری کنیم باید در نظر داشته باشیم که کلیه‌ی باورها و تجریبات تا کنونی ما در شکل "پیشفرض‌ها" در کنار شکل ظاهری و تصورمان از وقایع حاضرند. حتی اگر به آنچه که اکنون بمتابه "پیشفرض" در ذهن خود داریم با تفکر و تحقیق جمعی، و با طی کردن پروسه شناختی پیشین بدست آورده باشیم، باز هم این باورها زمینه‌ی ذهنی‌ای هستند که "تصور مجرد" از موضوع جدید بر بستر آنها شکل می گیرد. مثلاً اختلافات درون حکومتی ای که در دوران انتخابات دهم ریاست جمهوری عمق خود را ظاهر ساختند، بر بستر باور ما از نظام تولیدی و در نتیجه ساختار طبقاتی متناسب با آن، برای ما بمتابه‌ی "رقابت جناح‌های بورژوازی" برای کسب موقعیت‌های ممتاز سیاسی و مالی ظاهر میشوند. گو اینکه تمامی این ذهنیت، نمایی از شرایط حقیقی مبارزه طبقاتی و نظام تولیدی است، اما فقط نسبیته‌ی از آن می باشد. بنابراین، برای کشف و نزدیکتر شدن به حقیقت مادی از طریق متدلوژی علمی، ما باید مجموعه‌ی این باورها را در مقام دوم اهمیت قرار دهیم و به نفع تحلیل مشخص از شرایط مشخص حاضر به شکاندنشان باشیم. در اینجا منظور من این است که، گو اینکه ذهنیت پیشین ما از حقیقت، در نسبیته خود واقعی است و در ذهن و روند تفکر و شناخت ما با موضوع جدید (تصور جدید) در هم تنیده شده اند، اما هنگامیکه ما به نفع علم وارد شناخت از جزئیات مشخص می شویم، نباید بگذاریم که این درک کلی، قبل از تجربه مشخص، نتیجه‌ی تحقیق مان را تعیین کند. این مشخصات واقعی نیستند که باید خود را در چارچوب شعور ما جای دهند، بلکه برعکس، این درک نسبی ما از حقیقت است که باید در صورت عدم تطبیق با واقعیات مشخص خود را اصلاح



کرده و ما را به حقیقت عینی نزدیکتر سازد. انسان آموزش نیافته و یا مغرض تنها به مشخصاتی توجه می کند که تأیید کننده ی نظرات پیشین اش باشند. اما یک ماتریالیست خواهان نزدیکتر شدن به حقیقت مادی است، حتی اگر به نفی درک پیشین اش ختم شود. و یا حتی اگر در نظام فکری اش ایجاد ناهمگونی و نا زیبایی کند.

با آغاز مبارزات ضد دیکتاتوری، برای ما روشن بود که در حال مشاهده ی پدیده های در حال تکوین می باشیم. درست است که بر مبنای درک پیشین مان در انتظار شرایط انقلابی بسر می بردیم (۱) اما نگذاشتیم این پیشفرض قبل از اثبات مشخص و تکوین عینی چنین شرایطی ما را گمراه کند. به یاد داریم که یکروز به برگزاری انتخابات مانده، رفیقی از یک جمع کارگری، تحت تأثیر شعارهایی که جوانان و دانشجویان در تظاهرات می دادند به هیجان آمده و این تحرکات خیابانی را "انقلابی" ارزیابی کرده بود. در آن روز ما نامه ای به این جمع نوشته و به ایشان توضیح دادیم، از آنجاییکه این تظاهرات ها و شعارها را ستاد انتخاباتی کاندیداهای اصلاح طلب برای جذب حمایت و آرای مخالفین نظام و تحریم کنندگان احتمالی سازماندهی کرده اند، صرف تظاهرات های خیابانی با شعار "مرگ بر دیکتاتور" نمی توان آنان را بعنوان "تحرکات انقلابی" شناخت. (۲) پس در آن مقطع، گو اینکه ما وقوع تکوین عنقریب شرایط انقلابی را پیش بینی کرده بودیم، اما، در مشاهدات خود هنوز این شرایط را تکوین یافته نمی دیدیم. بنابراین، حکمی که صادر کردیم این بود که: این تحرکات مشخص ماهیتاً اصلاح طلبانه اند.

اما، یکروز پس از اعلام نتایج انتخابات و آغاز تظاهرات های خیابانی جوانان و دانشجویان، از آنجا که در پروسه تکوین آن قرار داشتیم و استقلال عمل تعدادی از این هسته ها را به عینه می دیدیم، و همچنین، در کنار عناصر ستادهای انتخاباتی و انجمن های اسلامی که دانشجویان و جوانان معترض را به بازگشتن به محوطه دانشگاه و یا اعتکاف در مساجد دعوت می کردند، حضور داشتیم، بعلاوه، مصاحبه ی مطبوعاتی شب گذشته ی موسوی و توصیه ی او به عدم اتخاذ راهکارهای خیابانی شنیده بودیم، این واقعیات را در گزارشات خود اعلام داشته و اقدام این جوانان را "انقلابی" خواندیم. اما از حکم عام "ایجاد شرایط انقلابی" خودداری کردیم. چرا؟ چون هنوز پدیدار نگشته و شکل نگرفته بود. بلکه واقعه ای در حال تکوین بود. ما اصلاً نمی دانستیم که در روزهای بعدی چه خواهد شد و شاید هم حدس می زدیم که این اقدامات، همچون ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و یا ۲۲ خرداد ۱۳۸۲، مقطعی بوده و حاصل روحیه انقلابی چند هزار جوان هیجانزده باشد. بنابراین فقط به گزارش وقایع بسنده کردیم. (۳) اما، با مشاهده ی جمعیت چند میلیونی تظاهرات ۲۵ خرداد، متوجه شدیم که این تحرکات دیگر بر دوش چند هزار جوان و دانشجو قرار ندارد و ما شاهد یک جنبش اجتماعی می باشیم. در گزارش آن روز نوشتیم که :

«تظاهرات دوشنبه عصر، بر خلاف انتظار شرکت کنندگان، به سرعت از ده ها هزار نفر به صدها هزار و طبق گزارشاتی به بیش از یک میلیون رسید. چنین تجمعی از مردم تنها در زمان جشن های سالگرد انقلاب به فرمان حکومتی و تبلیغات گسترده رسانه های داخلی صورت می پذیرفت. در صورتیکه تجمع دوشنبه عصر علیرغم عدم دریافت مجوز و تهدیدهای برخورد خشونت آمیز نیروهای سرکوبگر از طرف وزارت کشور، و سر در گمی بوجود آمده از پیامهای متناقض موسوی، بدون هیچ تبلیغات رسانه ای شکل گرفت. ویژه گی این تجمع شرکت کلیه گروه های سنی و شغلی مردمی بود که مسئولیت خطیر روشن نگاه داشتن موج اعتراضات را از روی دوش دانشجویان و جوانان برداشت و تداوم این مبارزات را تضمین کرد.

اینکه چنین تجمعی به چه شکل از اشکال سازماندهی مردمی بیانجامد، هنوز معلوم نیست و باید منتظر شد و دید، اما شرکت مردم در چنین تجمعی، و احساس قدرت مردمی ساطع از آن، ذخیره ی انرژی اعتراضی مورد نیاز استمرارش را بدان بخشید. مردمی که در



آن جمع، قدرت جمعی خود را احساس کرده اند را دیگر نمی توان به فضای تنگ خود سانسوری و ترس از چند مامور برگرداند. «
(۴)

اما باز هم از دادن حکم عام "شرایط انقلابی" خودداری کردیم، و خود را به توضیح تأثیرات متقابل جریان های درگیر، لحظات نزدیکی و دوری ایشان از هم محدود ساختیم. لیکن در صحبت ها و تحلیل های درونی و خصوصی خود حدس می زدیم که جناح کودتا به سرکوب مسلحانه روی خواهد آورد و روحیه مردم نیز در شرایط عقب نشینی قرار ندارد. اما اینها فقط "حدس" بودند و اعتبار زیادی برای اعلام عمومی نداشتند. تا اینکه در روز ۳۰م خرداد با رودر رویی قهرآمیز مردم و حکومت روبرو گشتیم. تنها در آن مقطع بود که "شرایط انقلابی" بصورت کامل آن تکوین یافته دیدیم و وجود آن را در سطح عمومی اعلام کردیم. (۵)

بسیاری از دوستان خارج از کشور با نقل قول آوردن از نین به بحث های نظری روی آوردند که "آیا این شرایط با تعریف کلاسیک از "شرایط انقلابی" (مو به مو) خوانایی دارد؟ یا نه؟" اما ما وقت آن را نداشتیم که به اینگونه "تعاریف" و نزاع بر سر "فرمول" اهمیتی دهیم. مردم، در عمل، تا پس از ۱۸ تیر ۱۳۸۸ مشغول جنگ خیابانی بودند و ما و رفقایمان (ندای سرخ) نیز در کنار ایشان مشغول مبارزه مستقیم با دیکتاتوری (در شکل خیابانی و رسانه ای) بودیم و در همان زمان تشنگی مردم را به دانستن چگونگی پیشبرد مبارزه تا سرنگونی حکومت اسلامی و آلترناتیوهای حکومتی با طرح اهداف حداکثری و توضیح شکل جمهوری شورایی سیراب می کردیم. نمی دانیم در آن چند هفته آقای شباهنگ راد، نویسنده محترم "بازنگری و مروری بر مواضع ی اپوزیسیون به اعتراضات اخیر" (۶) در چه شرایطی به سر می بردند، اما شرایط ما کاملاً انقلابی بود و هر چه از آن دوران دورتر می شویم، حقیقت آن بر ما و دیگران واضح تر می گردد.

درباره قشربندی اپوزیسیون بورژوازی

در مورد قشربندی اپوزیسیون بورژوازی نیز ما دارای پیشفرض هایی بودیم که آمیخته با تصویر واقعه ی مشخصی بود که جرعه آغازین این مبارزات (تقلب در انتخابات) محسوب می شد. (۷) اما، این آگاهی پیشین می بایست صحت خود را در برخوردهای مشخص نیروهای اپوزیسیون سیاسی طبقه حاکمه با جناح کودتاجی و یکدیگر و مردم نشان می داد. پس، ما در تحلیل های مشخص خود آمادگی و حساسیت لازم برای شناخت چنین گرایشاتی را داشتیم، بدون آنکه در صورت نبودش بخواهیم واقعیات را به نفع این پیشفرض ها تحریف کنیم. اگر واقعیات مشخص نافی پیشفرض ما از این قشربندی می شد و قشربندی از نوع دیگری را نشان می داد، مطمئناً ما جهت نزدیکی به حقیقت عینی، پیشفرض خود را به نفع واقعیت می شکاندیم. چراکه، پیشفرض ما در زمان خودش می توانست صحیح بوده باشد، اما در این تند پیچ تاریخی دچار تحول اساسی شود. مسلماً ما بر ترکیبی که دیگر معتبر نبود اصرار نمی ورزیدیم تا خود و دیگران را گمراه کرده و نهایتاً بی اعتبار سازیم.

دیدیم که در طی مبارزات انتخاباتی، کلیه جناح های اپوزیسیون بورژوازی، از هاشمی تا داریوش همایون حزب مشروطه، پشت جناح اصلاح طلب (موسوی و یا کروبی) متحد گشتند و مسلماً، پس از کودتا، همگی در مخالفت با کودتاجیان مشترک گشتند. اما، در طول مبارزات مردمی، ما شاهد رفتار و تاکتیک های متنوعی از گروه ها و رهبران متفاوت شدیم. مثلاً، در آغاز مبارزات مردمی، جناح های هاشمی و خاتمی همراه با موسوی و کروبی، خواهان توقف فوری مبارزات خیابانی شدند. در صورتیکه، برخی از جناح های خارج از کشور که قبلاً به دنبال سیاست تغییر رژیم بودند، به ادامه تحرکات مردمی اصرار می ورزیدند. بیاد داریم که کوشش سازگارا برای



تبدیل کردن "صدای آمریکا" به ستاد رهبری تظاهرات مردمی، به اخراج او از آن سازمان انجامید. او در عوض به اینترنت و پیام های صوتی روی آورد که در آنها مردم را به تظاهرات ها فرا خوانده و تاکتیک های خیابانی "عدم خشونت" را تبلیغ می کرد. گو اینکه او در حرف، موسوی را رهبر "جنبش سبز" می نامید، اما دقیقاً زمانیکه موسوی مردم را از تظاهرات های خیابانی منع می کرد و به ایشان هشدار می داد که "به دام آشوب طلبان نیافتید"، و حزب مشارکت به تبعیت از او جلسات "اعتکاف در مساجد" را سازمان می داد، سازگارا و تنی چند از لیبرال های خارج از کشور به آتش تظاهرات های خیابانی می دمیدند. پس، در اینجا ما شاهد بودیم که جناحی از این اپوزیسیون بورژوازی (چپ و راست) در تبلیغات و عمل، خود را از دیگران متمایز می ساختند. منطقی هم بود. چرا که بخشی از جناح های بورژوازی به اندازه ای از مراکز قدرت و ثروت دور بودند که با هیچ ترکیبی از هیئت حاکمه کنونی نمی توانستند به اهداف خود دست یابند. این واقعیت با پیشفرض های ما نیز سازگاری داشت. یعنی، همان عناصر و جناح هایی که در گذشته خواهان "تغییر رژیم" و ایجاد "انقلابات رنگین و مخملی" بودند، اینک در زیر "چادر سبز" موسوی، و علیرغم راهکارهای او، همان تاکتیک را ادامه می دادند. اختلافات این دو جناح در مقاطعی علنی و رسانه ای می گشت. مثلاً، حمله ی مستقیم عیسی سحرخیز به سازگارا در مصاحبه هایش با "صدای آمریکا" و "بی بی سی" و ... که ادعای "سبز بودن" و "موسوی ای بودن" سازگارا را رد می کرد. همچنین، در مقاطع دیگری شاهد تفاوت تاکتیک هاشمی و خاتمی با موسوی و کروبی بودیم. بخصوص پس از نماز جمعه ی هاشمی که زمینه ی سازش او با "رهبری" را آماده ساخت. و مصاحبه ی هاشمی که در بحبوحه ی جو ضد خامنه ای تظاهر کنندگان، "جامه رهبری را برازنده قامت خامنه ای" اعلام داشت. بعلاوه ی اختلاف علنی کروبی و خاتمی در مورد پیشنهاد "رفراندوم" تأیید یا عدم تأیید انتخابات، نشان داد که بخشی از اپوزیسیون لیبرال آمادگی سازش با بهای نازل تری از دیگران دارند. که باز هم منطقی است، چرا که آنها بیش از دیگران به مراکز قدرت و ثروت نزدیک بودند و بیش از دیگران از ادامه ی دخالت مستقیم مردم در سیاست متضرر می گردیدند.

طرح تاکتیکی "جنبش رنگین کمان"، (۸) با اینکه تنها از سوی دو گروه بسیار کم تعداد و کم اثر (ندای سرخ و تأیید غیر رسمی بعضی از هواداران چریک های فدایی خلق) برای ایجاد مانع از تمرکز رهبری مبارزات مردمی زیر چتر "راه سبز امید" و "قانون اساسی" مطرح گشت، به علت صحت چنین تحلیلی از قشر بندی اپوزیسیون بورژوازی و درجه نازل توهم توده ای نسبت به ایشان، به ثمر نشست و رهبری لیبرال های میانه (موسوی و کروبی) را برای توجیه عملکرد انحصارگرایانه شان به دست و پا انداخت. (۹) به جرأت می توان تغییر لحن موسوی در پیام یازدهم اش را به علت موج اعتراضات و اختلافاتی که درون "جنبش سبز" بواسطه همین تاکتیک تبلیغاتی بوجود آمده بود، نسبت داد. از طرح این تاکتیک، تا زمان عیان شدن شکاف های عمیق درونی "جنبش سبز" و طرح گسترده ی شعار "جمهوری ایرانی" بیش از چند هفته بطول نیانجامید.

در اینجا ما نمی خواهیم وارد بحث های نظری نامربوط به موضوع مقاله شویم، اما، اینکه در طول یکسال مبارزه ضد دیکتاتوری، هیچ جریان و نماینده ای از "بورژوازی انقلابی" نیافتیم، مثالی از عدم تطبیق تئوری "دمکراسی نوین" با واقعیات مشخص است که بنظر ما گروه های مائوئیست باید بدان پاسخ دهند. البته، اکنون که یکسال از آغاز وقایع می گذرد، ما خود را آماده ی ارائه ی نظرات و احکام عمومی تر می بینیم که همین نکته یکی از آنهاست و در آینده ای نزدیک به ارائه آن خواهیم پرداخت.



امیدواریم توانسته باشیم با آوردن مثالهای بالا توجه کمونیست های جوان را به اهمیت و ضرورت تسلط بر متدولوژی ماتریالیسم دیالکتیک و اصول سوسیالیسم علمی جلب کرده باشیم. ما به این جوانان توصیه می کنیم تا از فرجه ایکه در نتیجه افت مقطعی مبارزات انقلابی ضد دیکتاتوری بوجود آمده بیشترین کوشش خود را در یادگیری جمعی و فردی این اصول به کار گیرند. همانطور که در نامه ی مارکس و انگلس به حزب کمونیست آلمان آمده است: (ترجمه متن کامل آن را در همین شماره بخوانید)

«اینها (روشنفکران - احمد) به جای این که نخست علم جدید (سوسیالیسم علمی) را کاملاً بیاموزند، با اتکا به دیدگاه من در آوردی خود، بی هیچ تردیدی در یافته های علمی شخصی خویش با فضل فروشی مدعی تدریس آن می شوند. از این رو در میان آنها، تقریباً به تعداد افراد، دیدگاه های مختلف وجود دارد؛ اینان به جای روشن کردن مسائل، فقط موجب سردرگمی شدید - خوشبختانه عموماً در میان خودشان - می شوند. حزب میتواند به خوبی خود را از شر عناصر آگاهی بخشی رها کند که در زمره کسانی هستند که نخستین اصل آنان، آموزش چیزی است که خود نیاموخته اند.

دیگر اینکه، وقتی چنین افرادی از طبقات دیگر به جنبش پرولتری میپیوندند، باید نخستین شرط ورود این باشد که مبدا آنها رسوبات آثار پیش داوریهای بورژوازی، خرده بورژوازی و غیره را به همراه آورده باشند، آنها باید به طور قطعی و تغییر ناپذیر در دیدگاه های پرولتاریائی آسیمیله شده باشند.» (۱۰)

در پایان آرزو می کنیم که یک یک شما از آندسته از رهبران کمونیستی شوید که پرولتاریا به شما نیازمند است. به آقای شباهنگ راد نیز این امیدواری را می دهیم که برای بازسازی و فراگیری سوسیالیسم علمی هرگز دیر نیست.

احمد فارسی

تیرماه ۱۳۸۹

یادداشت:

بخش اول:

(۱) نوشته شباهنگ راد - سایت بروسکه <http://www.brwska.org/fa/index.php?mode=print&news=4260>

(۲) نظرخواهی گزارشگران از رامین رحیمی درباره اوضاع کنونی <http://mag.cwiran.com/?p=939>

(۳) سیال کردن افکار سخت شده بسیار دشوارتر از روانی دادن به واقعیت حسی است... جوهر و عنصر وجودی تعیینهای فکری «من» است؛ قدرت، امر سلبی یا واقعیت محض است. حال آنکه تعیینهای حسی بی قدرت اند، بیواسطگی مجرد یا اینکه هستی جوانی اند. افکار وقتی سیال می شود که تفکر محض، یعنی بیواسطگی درونی، خویش را بعنوان یک جنبه بازشناسی کند - ... مقدمه بر پدیدار شناسی روح - هگل، ترجمه دکتر محمود عبادیان - انتشارات انزلی - ص ۵۹

(۴) این حرکت ذات های محض آن چیزی است که بطور کلی طبیعت علمی بودن را می سازد. از دیدگاه پیوند مضمون ذاتها، این حرکت مبین ضرورت مضمون و تناوردگی اش به یک کل آلی است. این حرکت راه به مفهوم داندگی می برد و در ضمن ان است که مفهوم به روند شدن ضروری و کامل می انجامد. بنابراین، این راه تدارکی دیگر بری از رنگ تصادفی فلسفیدن است و مناسبتی ندارد که به این یا آن موضوع وابستگی یابد و یا درگیر آنچنان مناسبت و فکری شود که خاص آگاهان کمال نیافته است و ماشی از چیزی است که طبیعت امر تصادفی بودن آن اقتضا می کند، و جویای آن نیست که حقیقت امر را با تمسک به این یا آن استدلال له و علیه و یا استنتاج و پیامدی که زائیده ی افکار متعین است اثبات



کند، بلکه این راهی است که در آن حرکت مفهوم خواهد توانست بر تمامی قلمرو جهان آگاهی در تکامل ضروری خویش فراگیر شود. همانجا - ص ۶۱-۶۲

(۵) سرمایه (جلد اول) - مارکس، ایرج اسکندری - انتشارات حزب توده - فصل اول

(۶) همانجا - فصل هفتم

(۷) سرمایه (جلد دوم) - مارکس، ایرج اسکندری - انتشارات حزب توده

(۸) گروندریسه - مبانی نقد اقتصاد سیاسی - مارکس، باقر پرهام و احمد تدین - انتشارات آگاه - بخش ۳ - روش اقتصاد سیاسی - ص ۳۳ و ۳۴

بخش دوم:

(۹) منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران :

با در نظر گرفتن شرایط جهانی و تلاش سرمایه داری بومی برای ادغام در سرمایه جهانی، فشار مضاعفی بر کارگران وارد آمده و با پیروی از سیاست های نولیبرالیستی جهان، از طریق خصوصی سازی و سیاست درهای باز اقتصادی، باعث ورشکستگی رشته های مختلف تولیدی و نتیجتاً بیکاری و فقر گسترده تر اجتماعی گشته است. چنین شرایطی باعث وخامت بحران های اقتصادی و اجتماعی گشته، بطوری که دیگر قابل تحمل نبوده و مدتی است که مبارزات اجتماعی رو به اعتلا گذاشته و می رود تا در تداوم خود شرایط انقلابی را به جامعه تحمیل کند. الف - طبقه کارگر ایران نه تنها از چنین شرایطی واهمه نداشته، بلکه به استقبال چنین اوضاعی رفته و از این فرصت برای سرنگونی و انهدام ماشین حکومتی بورژوازی و استقرار حکومت دیکتاتوری پرولتری به شکل دموکراسی مستقیم شوراها استفاده می کند. حکومت شوراها تنها شکلی از حاکمیت بشری در جامعه ی طبقاتی می باشد که می تواند کلیه امتیازات سیاسی و حقوقی را از بورژوازی سلب کرده و از این طریق راهگشای تغییر کلیدی روابط تبعیض آمیز طبقاتی، جنسیتی، ملیتی و مذهبی باشد.

(۱۰) "مبارزات مردم علیه کودتای سپاه و رهبری" - سرمقاله بسوی انقلاب شماره ۳ - ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ :

پوپولیسم در تحلیل: ... از نیروهای رفرمیست که بگذریم، متأسفانه، بخشی از جمع های انقلابی، در چند روز اخیر، و ارائه تحلیل از وقایع مبارزه مردمی علیه کودتای سپاه و رهبری، نشان داده اند که هنوز گرفتار دیدگاه پوپولیستی (تمام خلقی) حاکم بر سازمان های چپ هستند. در گرفتاری به چنین دیدگاهی است که جمعی از کارگران صنایع خودروسازی ما که همواره دارای وسعت نظر و عمق بیشتری نسبت به دیگر گروه های فعال در جنبش کارگری بوده اند، حرکت جوانان و دانشجویان در این چند روز را «انقلابی» دانسته و بدینصورت خود را از تحلیل صحیح از دینامیک تحولات سریع این خیزش و مبارزه محروم کرده اند. مثلاً در اعلام موضعی، ایشان حرکت دسته جات جوانان و دانشجویان در سطح خیابان های قبل از روز انتخابات را، با استناد به شعارهای ضد دیکتاتوری ایشان، «انقلابی» فرض کرده و این نکته که چنین تحركاتی از طرف ستاد کاندیداهای اصلاح طلب برای جمع آوری آرا به نفع کاندیدای مورد نظرشان برنامه ریزی و پیاده می شد را در نظر نگرفته اند. اما واقعیت اینست که چند بار در طول مبارزات، جنبش مردمی علیه کودتا، سمت و سوی انقلابی به خود گرفت که با هوشیاری و تمهیدات رهبران اصلاح طلب، مهار گشت و به کانال لیبرالیسم بازگشت.

(۱۱) همانجا: این جوانان محلات و دانشجویان دانشگاه تهران و شریف بودند که تاب تحمل این تجاوز را نیافته و با «کودتا» خواندن این اقدام ها، علیرغم توصیه های موسوی و ستادهای محلی اش، به خیابان ها سرازیر شدند. این اقدام در منشاء خود انقلابی بود. چرا که از کانال های توصیه ی رهبران اصلاح طلب و لیبرال های ستادهای انتخاباتی خارج گشته و بصورت خودجوش در چندین منطقه پایتخت شکل گرفت. بازداشت رهبران اصلاح طلب توسط نیروهای امنیتی نیز ثابت کرد که هیچیک از این حضرات در راه اندازی این اعتراضات نقشی نداشته اند. به همین دلیل نیز اکثریت قریب به اتفاق ایشان را پس از ساعاتی بازداشت و گرفتن قول همکاری در به آرامش کشاندن اعتراضات مردمی آزاد کردند. این دسته های چند نفره بودند که در مسیر به سرعت جذب نیرو کرده و به دسته های چند ده نفره و سپس چند صد نفره و آنگاه در میدان هایی چون ونک، فاطمی و هفت حوض به هزاران نفره رسیدند. و این دانشجویان بودند که شعار «مرگ بر دیکتاتور» را به شعار مرکزی تبدیل کرده و عملاً رهبری تظاهرات ها را به دست گرفتند. ... اما جوانان گردانندگان ستاد انتخاباتی به رهبران و کاندیداهای خود گزارش می دادند که مردم از ایشان عبور کرده اند و اگر با خواسته های مردمی همراه نشوند، عاقبت محمد خاتمی را



خواهند داشت که در سال های دوره ی دوم ریاست جمهوری اش با بی مهری و نفرت مردم روبرو گشته بود. پس رهبران اصلاح طلب، تصمیم به همراهی با مردم گرفته و گردانندگان ستادهای خود را بر آن داشتند که با پیوستن و جهت دادن تظاهر کنندگان به تجمع در مقابل ستاد مرکزی موسوی و روزنامه اعتماد ملی، سعی در گرفتن رهبری این جریانات کرده و بدینوسیله کنترل اوضاع را به رهبران اصلاح طلب حکومتی بازگردانند. در اینجا بود که رفته رفته، اقدام انقلابی و مستقیم مردمی، دوباره به کنترل و در جهت منافع اصلاح طلبان جریان یافت. بغیر از دانشگاه تهران و کوی دانشگاه که بر خلاف توصیه گردانندگان اصلاح طلب حکومتی تجمع کرده و شعارهایشان تا سطح «مرگ بر خامنه ای» بالا رفت، تا صبح دوشنبه ۲۵ ام خرداد، دسته جات جوانان و دانشجویان زیر رهبری این جریانات عمل کردند و فقط هنگامیکه شب به محله های خود باز می گشتند، با روشن کردن آتش و جنگ و گریز با نیروهای بسیج و انتظامی، انرژی اعتراضی خود را مستقلاً به کار می انداختند، اما محتوای این مبارزات تداوم همان شعارها و خواسته ها بود. بطور مثال، نیروهای اصلاح طلب به ایشان گفته بودند که با سر دادن شعار «الله اکبر» می توانند از سرکوب حکومتیان در امان بوده و به عنوان «مخالفان نظام» شناخته نشوند. ایشان نیز در زد و خورد های خیابانی و جنگ و گریز، در میان شعارهای خود، این شعار را نیز سر می دادند.

بازهم سازش، باز هم خیانت:

برای درک بهتر از چگونگی تأثیرگذاری متقابل میان نیروهای درگیر، بهتر است جزئیات شکل سازمانی این اعتراضات را در تهران توضیح دهیم. متأسفانه گزارشات دقیقی از چگونگی پیشبرد اعتراضات در شهرستان ها نداریم، پس فقط می توانیم در مورد تهران بگوییم. امیدواریم تا رفقای حاضر در شهرستان ها نیز قدری از فعالیت های میدانی خود کاسته و به جمع بندی نظری تحرکات مردمی و اقدامات خود بپردازند و ما و دیگر فعالان کمونیست را نیز از این تجربیات بی نصیب نگذارند.

همانطور که گفتیم، پایه و بدنه ی اصلی اعتراض مردمی را دسته جات چند نفره و حداکثر چند ده نفره ی جوانان و دانشجویان تشکیل می دادند که رهبری ایشان، نوعی رهبری جمعی و بر مبنای همان روابط همسایگی و همسایگری و هم خوابگاهی می باشد. اما هنگام تحرکات جمعی و توده های هزاران نفره و سراسری از سلسله مراتب سازمانی اصلاح طلبان تبعیت کرده و عموماً پیروی تصمیمات ایشان می باشند. چنین ساختاری هم توانایی تحرکات مستقل این دستجات، و هم امکان رهبری متمرکز را فراهم آورده است.

در صبح دوشنبه، و در پی دیدار موسوی و خامنه ای و قول رهبری مبنای رسیدگی به خواسته های کاندیداهای معترض، موسوی پیامی را برای معترضین فرستاد که به علت عدم صدور مجوز و غیرقانونی بودن آن، تظاهرات سراسری عصر آن روز را لغو کرده است. این پیام بر دسته جات محلی و دانشجویی که بعضاً در این جریانات کشته داده بودند گران آمد. خبرهای دقیقی از دانشگاه تهران داریم که دانشجویان بلافاصله با شعار «مرگ بر سازشکار»، «نه سازش، نه تسلیم، نبرد با دیکتاتور» و «برادر شهیدم راحت ادامه دارد» مخالفت خود را با چنین تصمیمی اعلام کردند و با تأکید به عدم مشروعیت «قانون کودتاگران» و بیان اینکه ما برای کاندیدای مشخصی نیست که مبارزه می کنیم، بلکه مبارزه ما علیه کودتاجیان است، بر برقراری این تظاهرات، علیرغم اعلام موسوی، اصرار ورزیدند. در این مقطع دوباره جریانات مردمی از کانال های اصلاح طلبان عبور کرده و جهتی انقلابی یافتند.

اما باز هم اصلاح طلبان برای باز یافتن رهبری و کنترل جریان اعتراضی، مجبور به تسلیم به خواست مردمی و همراه نشان دادن خود با مردم شدند. موسوی و کروبی ساعتی قبل از آغاز تظاهرات اعلام کرد که برای حفظ آرامش شرکت کنندگان، در تجمع شرکت خواهند کرد.

(۱۲) همانجا: تجمع میلیونی، جایی که از چراغ بیرون آمد:

تظاهرات دوشنبه عصر، بر خلاف انتظار شرکت کنندگان، به سرعت از ده ها هزار نفر به صدها هزار و طبق گزارشاتی به بیش از یک میلیون رسید. چنین تجمعی از مردم تنها در زمان جشن های سالگرد انقلاب به فرمان حکومتی و تبلیغات گسترده رسانه های داخلی صورت می پذیرفت. در صورتیکه تجمع دوشنبه عصر علیرغم عدم دریافت مجوز و تهدیدهای برخورد خشونت آمیز نیروهای سرکوبگر از طرف وزارت کشور، و سر در گمی بوجود آمده از پیامهای متناقض موسوی، بدون هیچ تبلیغات رسانه ای شکل گرفت. ویژه گی این تجمع شرکت کلبه گروه های سنی و شغلی مردمی بود که مسئولیت خطیر روشن نگاه داشتن موج اعتراضات را از روی دوش دانشجویان و جوانان برداشت و تداوم این مبارزات را تضمین کرد.

اینکه چنین تجمعی به چه شکل از اشکال سازماندهی مردمی بیانجامد، هنوز معلوم نیست و باید منتظر شد و دید، اما شرکت مردم در چنین



تجمعی، و احساس قدرت مردمی ساطع از آن، ذخیره ی انرژی اعتراضی مورد نیاز استمرارش را بدان بخشید. مردمی که در آن جمع، قدرت جمعی خود را احساس کرده اند را دیگر نمی توان به فضای تنگ خود سانسوری و ترس از چند مامور برگرداند.

خبرهای امروز نیز نشاندهنده ی سرریز شدن این اعتراضات از کانال های مورد نظر و دلخواه اصلاح طلبان حکومتی است. مهندس موسوی، امروز، برای اولین بار پس از آغاز اعتراضات در کانال خبر تلویزیون ایران ظاهر گشت و به مردم اطلاع داد که با درخواست مجوز وی برای تظاهرات امروز مخالفت شده است و از هواداران خود خواست تا در راهپیمایی های خیابانی شرکت نکرده و به دام «آشوبگران» نیافتند. این می تواند نشاندهنده ی پایان ظرفیت اصلاح طلبان حکومتی باشد. بخصوص اینکه شورای نگهبان صرفاً با بازشماری آرا موافقت کرده و با درخواست باطل کردن نتایج و تجدید انتخابات مخالفت نموده است. البته این بیانگر پایان ظرفیت لیبرال ها بطور کل نیست، بخصوص با در نظر گرفتن ناتوانی مطلق کمونیست ها و انقلابیون، هنوز هم نیروهای لیبرال رادیکال چپ و راست در صف هستند که تا «تغییر رژیم» ظرفیت همراهی با مردم را دارا می باشند.

با این ترتیب به نظر می رسد که مبارزات مردم تداوم خواهد داشت و جتنی که از چراغ بیرون آمده را دیگر نمی توان در فضای محدود استبدادی حبس کرد. به احتمال قوی کودتاچیان به برخورد های بیشتر نظامی روی خواهند آورد، ولی با انرژی مبارزاتی ای که احساس می کنیم، ممکن است گردهمایی های چندین هزار نفره ی سراسری قطع شود، اما، آنچنان که هر شب، پس از تجمعات سراسری ما شاهد جنگ و گریز های محلی هستیم، دسته جات چند ده یا صد نفره ی محلی و پراکنده در تمامی نقاط شهر را به سختی می توان زیر کنترل در آورد. (۱۳) سرمقاله "بسوی انقلاب" شماره ۴ - اول تیر ۱۳۸۸: «مرگ بر جمهوری اسلامی» شعار مرکزی شرایط انقلابی: تحولات دو روز اخیر در جامعه

بسیار تعیین کننده بود و هر تردیدی نسبت به سمت و سوی جنبش مردمی را بر طرف ساخت. جنبش مردمی ضد کودتاچیان، در آغاز با خواسته ی ابطال انتخابات آغاز شد، اما به سرعت محتوای ضد دیکتاتوری یافت و سراسری گشت. در یک هفته اول، اصلاح طلبان حکومتی و حامیان امپریالیست شان، از طریق تبلیغات وسیع اینترنتی و ماهواره ای، سعی کردند اینگونه به مردم القا نمایند که گویا با حفظ اعتراضاتشان در حدود «انقلابات مخملی»، با سکوت و نوارهای سبز رنگ می توانند به آزادی برسند، اما، با سخنرانی خامنه ای در نماز جمعه و اعتراف به این واقعیت که حکومت دیگر نمی تواند بدون سرکوب مسلحانه، جنبش مردم را مهار و جامعه را کنترل کند، و پاسخ مردم که ایشان هم دیگر نمی توانند این حکومت را تحمل کنند، به سرعت بساط این دروغ را جمع کرد. در درگیری های امروز مردم با نیروهای مسلح دیکتاتوری حکومت اسلامی، بار دیگر این واقعیت برجسته شد که همواره، دیکتاتوری حکومت سرمایه است که رنگ و بوی خون را به انقلاب تحمیل کرده و همواره ایشانند که با درنده خویی و وحشیگری در مقابل اراده ی مردم مقاومت می کنند... اینک موضوع مهم این است که ببینیم خواسته ها و اراده ی واقعی مردم چیست؟ آیا آنطور که جناح مغلوب سرمایه داری می خواهد نشان دهد، صرفاً خواست مردم ما به ابطال و تجدید انتخابات محدود می شود؟ آیا اینک که هزینه های خونین انقلاب به مردم تحمیل شده و ده ها خانوار در سراسر ایران داغ دیده گشته و کشته داده اند، خواسته های ایشان هنوز هم با ریاست جمهوری موسوی ارضاء می گردد؟ مسلم است که جناح مغلوب سرمایه داران سعی خواهند کرد دوباره روحیه ی انقلابی مردم را مهار کرده و مبارزات ایشان را به کانال ها و جهات مورد علاقه و منافع شان برگرداند و در این راه از حمایت های مادی و معنوی سرمایه جهانی و قدرت تبلیغاتی لایزالش استفاده خواهند برد. اما مردم خود می دانند که اگر به سمت انتخابات فرمایشی روی آوردند و تلاش کردند تا از اختلافات این جناح ها استفاده کنند، برای آن بوده است که برای به دست آوردن حداقل خواسته هایشان هزینه های خونین یک انقلاب را ندهند. اما اینک که دیگر کار از کار گذشته است و ما وارد یک دوران انقلابی گشته

ایم و در حال دادن هزینه هایستیم، دلیلی ندارد که خواسته هایمان را محدود کرده و آنها را مسکوت گذاریم... اینک ما خواسته هایمان را با نیروی انقلاب مردمی به تمامی جناح های سرمایه داری تحمیل می کنیم. خواسته های ما اینک سرنگونی و برچیدن کامل بساط قدرت جمهوری اسلامی و ساختار ارتجاعی آن و تعیین آزادانه ی حق سرنوشت خویش است. خواسته های دموکراتیک آزادی شکل و تحزب، آزادی قلم و بیان، آزادی اجتماعات و اعتراضات، آزادی مطبوعات و ارتباطات و آزادی کلیه زندانیان سیاسی و... دیگر خواسته ی میان مدت و درازمدت نبوده، بلکه خواسته های فوری ما را تشکیل می دهد. اینک کارگران ما خواهان تشکیل فوری شوراهای محل مشغله (کارخانه و...) و مسکونی شان می باشند تا بتوانند مستقیماً در محیط کار و زندگی شان دخالت کرده و تأثیر گذار باشند و جهت تولید را به سمت نیاز جامعه و نه سودآوری سرمایه داران بچرخانند. خواسته های زنان ما الغاء فوری تمامی قوانین تبعیض آمیز در جامعه و محل کار و



تضمین کامل حق آزادی پوشاک و حقوق دیگرشان است. مذاهب و قومیت های ما خواهان فوری آزادی زندگی، کار و آموزش بنا بر فرهنگ و سنن شان می باشند. در یک کلام، حال که این قدرت و اراده ی مردم است که در تقابلی انقلابی به نیروهای ارتجاعی و سرکوبگر تحمیل می شود، پس نتیجه ی این مبارزات نیز باید رسیدن به خواسته هایشان باشد. نه آنکه دوباره جناح دیگری بر سر کار آید و با بهانه ی امکان نداشتن رسیدن فوری به این خواسته ها، باز هم ما را گرفتار همان شرایط قدیمی و قول های بی اساس «پیشرفت گام به گام» کند... حال که امروز، حکومت ارتجاعی اسلامی، انقلاب را به ما تحمیل کرده است، ما نیز تا سرنگونی کامل و قطعی آن از پا ننشسته و خواسته های خود را نه تنها به خامنه ای و احمدی نژاد و شورای نگهبان و خبرگان و دادگاه انقلاب و سپاه و بسیج و ... بلکه به تمامی جناح های سرمایه داری تحمیل خواهیم کرد. سرنگون باد جمهوری اسلامی، برقرار باد حکومت شوراهای

(۱۴) شباهنگ راد از هواداران چریکهای فدایی خلق است که واقعه ی مبارزه مسلحانه چند روشنفکر و چریک در ۱۹ بهمن (سیاهکل) را نقطه ی عطف تاریخی در جنبش انقلابی می داند. عجیب است که چنین مبارزه گسترده و قهرآمیز خیابانی مردمی با ارگان های سرکوب حکومتی را حتی بعنوان "اعتلای جنبش" هم قبول ندارد و ما را به تحریف وقایع محکوم می کند.

(۱۵) منشور پیشنهادی برای وحدت کمونیست های ایران :

تاکتیک: شرایط ویژه رشد سرمایه داری در ایران و متعاقباً شکل متمرکز و استبداد حکومتی آن باعث گشته تا بخشی از سرمایه داران بویژه سرمایه داران صنعتی و خرده بورژوازی از مراکز ثروت و قدرت دورمانده و به همین علت خواهان تغییر هیئت حاکمه کنونی و جایگزینی آن با الگوی متعادلی از هرم لیبرالی قدرت گردند تا مانع فروپاشی ساختار قدرت سیاسی و تغییرات بنیادین در روابط و مناسبات تولیدی و کلا نظام و شیوه ی تولید سرمایه داری شوند. این بورژوازی لیبرال-رادیکال که نماینده سیاسی بورژوازی دورمانده از قدرت است، بیش از آنکه با حکومت استبدادی خصومت داشته باشد، از اوج مبارزات توده ای و انقلاب کارگران وحشت داشته و سعی دارند که برای گمراهی آنان چهره ای انقلابی گرفته و شعارهای پرولتاریا را با حذف محتوای انقلابی و جایگزینی محتوای سازشکارانه و لیبرالی، در جهت منافع خود به تصرف درآورده و مبارزات ایشان را به کانال های مورد کنترل خود منحرف کنند تا از این توانایی مبارزاتی، در جهت چانه زنی با دیگر جناح های طبقه حاکم و سرمایه داری جهانی، برای بدست آوردن سهم بیشتری از حاصل استثمار کارگران و چپاول منابع مردمی، استفاده کنند. نتیجتاً:

الف- تاکتیک کنونی پرولتاریای ایران، افشای عملکرد و طرد هر نوع سیاست سازشکارانه و خط مشی های رفرمیستی-بورژوازی است که نهادها و سازمان های بالقوه انقلابی مردمی را از اهداف و استراتژی کمونیستی طبقه کارگر به جهت منافع بورژوازی و حکومتش سوق می دهند.

ب- این مهم از طریق تبلیغ و ترویج سوسیالیسم علمی و اهداف کوتاه مدت و درازمدت پرولتاریای انقلابی و سازماندهی مبارزات طبقاتی پرولتاریا و جنبش های اجتماعی توسط کمونیست ها و تشکیل هسته های کمونیستی در سراسر جامعه ایران، در مراکز شغلی و محلات سکونت، برای اعمال رهبری حزب طبقه کارگر بر کلیه ی جنبش های اجتماعی و سمت دادن آن ها به تحقق اهداف و شعارهای استراتژیک و هدف نهایی جنبش پرولتاری قابل اجرا می باشد.

(۱۶) پیام پنجم ندای سرخ: «جنبش رنگین کمان» <http://fa.cwiran.com/sorkh/?p=42>

(۱۷) «تأملی در چیستی جنبش سبز» - عربشاهی - ۲۲ مرداد ۱۳۸۸ - سایت عصر نو

(۱۸) استراتژی و تاکتیک های مبارزه طبقاتی - کارل مارکس و فردریش انگلس - ترجمه م. مینایی (در همین شماره "بسوی انقلاب" بخوانید)



استراتژی و تاکتیک های مبارزه طبقاتی

- کارل مارکس و فردریش انگلس

م. مینایی



نامه شخصی از جانب مارکس و انگلس به رهبران سوسیال دمکراتیک آلمان—بیل، لیکنشت، فریتشه، قیصر،

هسنگلور، براکه

این نامه اساساً در پاسخ به مقاله "نگاهی به گذشته جنبش سوسیالیستی در آلمان" نوشته کارل هوخبرگ، ادوارد برنشتین، و کارل آگوست شرام در اگوست ۱۸۷۹ نوشته شده است. مقاله به نحوه تبدیل پلاتفرم انقلابی حزب سوسیال-دمکراتیک آلمان به اصلاح طلبی اختصاص یافته است.

پیوستن افرادی از طبقه حاکم به پرولتاریا و تامین آن با عناصر تحصیل کرده، امری جا افتاده و عاملی گریز ناپذیر در مسیر توسعه است. ما این مسئله را قبلاً در مانیفست به روشنی بیان کرده ایم اما با این حال لازم است در این مقام دو مورد را متذکر شویم:

نخست، برای اینکه این افراد برای جنبش پرولتری مفید واقع شوند باید همراه خود عناصر حقیقتاً آگاهی بخش را بیاورند. این امر متأسفانه در مورد اکثریت عظیم بورژوازی نوایمان آلمان صادق نیست. نه نشریه تسوکنت **Zukunft** (دو هفته نامه برلین) و نه نوگسلشافت **Neue Gesellschaft** (مجله ماهنامه زوریخ) گامی در جهت پیشبرد جنبش برنداشته اند. در واقع آنها، بطور عملی و نظری، ناکاراً هستند. برعکس، در نتیجه پروسه ی تجزیه ای که فلسفه امروزی آلمان گرفتار آن شده است، تلاشهایی صورت می گیرد تا تفکرات سطحی سوسیالیستی با دیدگاههای این آقایان، یکی از دیگری گنج تر، که با خود از دانشگاهها و یا جاهای دیگر به همراه آورده اند همگون شود. اینها به جای این که نخست علم جدید (سوسیالیسم علمی) را کاملاً بیاموزند، با اتکا به دیدگاه من در آوردی خود، بی هیچ تردیدی در یافته های علمی شخصی خویش با فضل فروشی مدعی تدریس آن می شوند. از این رو در میان آنها، تقریباً به تعداد افراد، دیدگاه های مختلف وجود دارد؛ اینان به جای روشن کردن مسائل، فقط موجب سردرگمی شدید-خوشبختانه عموماً در میان خودشان- می شوند. حزب میتواند به خوبی خود را از شر عناصر آگاهی بخشی رها کند که در زمره کسانی هستند که نخستین اصل آنان، آموزش چیزی است که خود نیاموخته اند.

دیگر اینکه، برای چنین افرادی که از طبقات دیگر به جنبش پرولتری میپیوندند، باید نخستین شرط ورود این باشد که مبدا آنها رسوبات آثار پیش داوریهی بورژوازی، خرده بورژوازی و غیره را به همراه آورده باشند، آنها باید به طور قطعی و تغییر ناپذیر در



دیدگاههای پرولتاریائی آسیمیله شده باشند. هر چند این حضرات، همان طور که قبلاً نشان داده شده است، کاملاً دلبسته آموزه های خرده بورژوازی اند. در کشور خرده بورژوازی نظیر آلمان، بی شک وجود آموزه هائی از این دست توجیه خاص خود را دارند، اما باید فقط در خارج از حزب کارگر سوسیال دموکرات باشند. این آقایان اگر بخواهند حزب سوسیال دموکراتیک خرده بورژوازی خود را ایجاد کنند، کاملاً محق اند: در آن صورت میتوان با آنها به مذاکره نشست، و بسته به شرایط، ائتلاف هایی با آنها تشکیل داد و غیره. اما در یک حزب کارگری اینان شبیه افکن هستند. اگر به دلایلی ناگزیریم فعلاً آنها را تحمل کنیم، پس وظیفه ما فقط تحمل کردن آنها است، نباید اجازه دهیم در رهبری حزب کوچکترین تاثیری داشته باشند، و یادمان باشد که جدائی از آنها در آینده قطعی است.

گرچه به نظر می رسد که هم اینک زمان موعود فرا رسیده است.

درک نمی کنم چطور حزب میتواند همچنان نویسندگان آن مقاله را (هوخبرگ، برنشتین، شرام) در مرکزیت خویش تحمل کند. اگر رهبری حزب کمابیش به دست چنین کسانی بیفتند، حزب واقعاً اخته شده و نظم پرولتری آن به پایان خواهد رسید.

در خصوص خودمان؛ با در نظر گرفتن کل گذشته مان، تنها یک راه در برابرمان قرار دارد. حدود چهل سال است که بر اهمیت ویژه این دیدگاه تأکید کرده ایم که مبارزه طبقاتی نیروی محرکه بلاواسطه تاریخ است و، به ویژه، تأکید کرده ایم که نبرد طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا اهرم عظیم انقلاب اجتماعی نوین است؛ بنابراین غیر ممکن است بتوانیم با کسانی همراهی کنیم که میخواهند این نبرد طبقاتی را از جنبش کنار بگذارند. هنگام بنیانگذاری بین الملل ما به صراحت شعار مبارزه را فرموله کردیم: رهائی طبقه کارگر باید به دست خود طبقه کارگر انجام گیرد. در نتیجه ما نمیتوانیم با کسانی همراه باشیم که آشکارا ادعا میکنند کارگران برای رهائی خود خیلی نادان هستند و نخست باید از بالا توسط اعضای انساندوست بورژوازی کلان و خرد رها شوند. اگر ارگان جدید حزب مطابق مواضع این حضرات، بورژوازی باشد نه پرولتری، تنها کاری که ما انجام میدهیم، با کمال تأسف، این خواهد بود که به طور علنی مخالفت خودمان را با آن اعلام کرده و اتحادی را که بر اساس آن تا کنون حزب آلمان را در خارج نمایندگی کرده ایم برهم بزنیم. اما امیدواریم کار به آنجا نکشد.

مایلیم این نامه به هر پنج عضو کمیته (داخل) آلمان ارسال شود، و نیز به براهه....

از نظر ما ارسال این نامه برای آقایان زوریخی نیز بلامانع است.

کارل مارکس، فردریش انگلس

۱۷-۱۸ سپتامبر ۱۸۷۹

بازنویسی از سوی: zodiac@io.org

در صورت مشاهده اشتباه به آدرس فوق اطلاع دهید

<http://marx.eserver.org/1879>

german.reformists.txt